66

6

Ferhad o Chirin
de Vahchi, Bafiki, Kerman habitant
Yezd où il mourut 991 ou 993

۱۵۰۰۰/

شیرین و فرهاد
فارسی
وحشی بافقی

نسخه نفیس

Ferhad o Chirin
de Vahchi, Bafiki, Kerman habitant
Yezd où il mourut 991 ou 993

۱۵۰۰۰

۶۱۵

۶۱۸

۱۵۰۰۰

شیرین و فرهاد

فارسی

وحشی بافقی

نسخه نفیس

Ferhad o Chirin
de Vahchi, Bafiki, Kerman habitant
Yezd où il mourut 991 ou 993

شیرین و فرهاد
فارسی
وحشی بافقی

نسخهٔ نفیس

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی سینه‌ای ده آتش افروز | در آن سینه دلی وان دل همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست | دل افسرده غیر از آب و گل نیست
دلم پر شعله گردان سینه پر دود | زبانم کن به گفتن آتش آلود
کرامت کن درونی درد پرورد | دلی در وی درون درد و برون درد
به سوزی ده کلامم را روایی | کز آن گرمی کند آتش گدایی
دلم را داغ عشقی بر جبین نه | زبانم را بیانی آتشین ده
سخن کز سوز دل تابی ندارد | چکد گر آب ازو آبی ندارد
دل افسرده دارم سخت بی نور | چراغی زو بغایت روشنی دور

بده گرمی دل افسرده‌ام را | فروزان کن چراغ مرده‌ام را
ندارد راه فکرم روشنایی | ز لطفت پرتوی دارم گدایی
ز گنج راز در هر کنج سینه | نهاده خازن تو صد دفینه
ولی لطف تو گر نبود بصد رنج | پشیزی کس نیابد زان همه گنج
چو در هر کنج صد گنجینه داری | نمی‌خواهم که نومیدم گذاری
بر این امید پیچ در پیچ | مرا لطف تو می‌باید دگر هیچ

[illegible]

زهی [illegible] رهنما | علمدار سپاه معنی [illegible]
شکر بخشی [illegible] شکرریز | [illegible]
شهیدی زاده و چون [illegible] شکر خند | که دل [illegible]
بهار [illegible] عاشقان [illegible] | که داغ او [illegible]
که [illegible] | که [illegible]
که [illegible] فرشته | که جان [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] غیرت ده [illegible] | وی [illegible] چشم حسرت بار [illegible]
چو [illegible] نرگس [illegible] | [illegible] چمن [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] نرگس [illegible] | [illegible] نرگس
[illegible] | [illegible]
[illegible] نرگس | خیال [illegible]
[illegible] | [illegible] چشم [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] نرگس [illegible]
[illegible] | [illegible] نرگس [illegible]
[illegible] نرگس [illegible] | [illegible] نرگس [illegible]
[illegible] نرگس [illegible] | [illegible] نرگس [illegible]
چراغ [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] نرگس [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

در مناجات گوید

خدایا زنده‌ام [illegible] لوح و قلم [illegible] | [illegible]
[illegible] | جام [illegible]
[illegible] | [illegible] نرگس [illegible]
[illegible] نرگس [illegible] | [illegible] نرگس [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] نرگس [illegible] | [illegible]
[illegible] نرگس [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] نرگس [illegible]
[illegible] نرگس [illegible] | [illegible]

[illegible] نقش [illegible] / [illegible] در آن [illegible]
اگر [illegible] / [illegible] آن [illegible]
[illegible] / [illegible] طرف [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] اجمال آن [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible] شد [illegible]
[illegible] نقش [illegible] / که آمد [illegible] اجمال [illegible]
[illegible] نقش [illegible] / [illegible] چند [illegible]
[illegible] / [illegible] نقش [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / همه [illegible]
[illegible] عالم [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible] عالم [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] آینه [illegible] / [illegible]
[illegible] / وز آن آینه [illegible]
[illegible] آینه [illegible] / اگر خواهی [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
اگر عقل [illegible] / [illegible]
[illegible] / همه [illegible]
[illegible] الله [illegible] / [illegible]
اگر چه [illegible] / همه در [illegible]

همه از ابر ما هم نیک کاری
ور از ما خشم عیب شماری

نه از کرامت ما کز تو بهانست
ز لطف ار نیست شرح بیانست

کرامی ام از عالم بس خوش
نیاید پاسخ بر لطف تو پس

اگر لطف تو در ما می رسد [illegible]
و ما هم نیستی چیزی [illegible]

ز هستی ما کرا چون [illegible]
عدم را هست [illegible]

[illegible] رحمت [illegible]
هستیهای ما از نیستی کم

همه هم گفته از عالم [illegible]
مذهب ما [illegible] در عدم [illegible]

ز [illegible] تکرمند [illegible]
تو [illegible] سالک [illegible]

که [illegible] جهان [illegible]
که جدایی [illegible] آتش [illegible]

و [illegible] سوی [illegible]
که [illegible] جز [illegible] نیست

[illegible] درجهان [illegible]
ب ذوقی [illegible] خود [illegible]

[illegible] ساله [illegible]
تو خود [illegible]

[illegible] خود [illegible]
بر [illegible] ملک [illegible]

خوش حال [illegible] در [illegible]
ور [illegible] کاه [illegible]

فلک [illegible] است
که [illegible] در [illegible] صورت [illegible]

بگو کمال [illegible]
همه [illegible]

[illegible] ازو [illegible]
[illegible] جهان را

[illegible]
که [illegible] و از [illegible]

[illegible] که [illegible]
[illegible] جسم [illegible]

دل [illegible] کعبه [illegible]
حریم [illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
که [illegible]

[illegible]
وگر [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] تعظیم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز دوران بسی کار را تاب
ز دو جان الم بسر آن تاب

ز خوب سوالش در رنگ رنگ
که از بهر شب ناوری زل

سحو لبش ز همه مرز کی
ز بدش پنج ی وب ز آسمان

هزاران سال اگر اینگه
سحر ماه بود آن گو که

سپکند ره به بهاران
همه عنوان ال دو را گفته بود

ملاعه ابسر نحرف نه
چشم ز بیگانه سگ نه

میان آب آتش را دم لیق
ز ابر چمن آفرود ال

ز عشق کرانه دو ی با دام
نه الا ز صور دلی دو الیاس

خوش حرف آرای اوتیر
معنی دو دل نه از ی همیشه

شکست آن ورد اسوی آسمان
فلک ساله جام حرف آن

ز مهر حرف حرف ز دیدش سرخ
ورای آتش و کاین حال

نه دو دو دش همی لعل بود
هر آن که از آتش حه

که نیکی آرای حرف کار
فکان آن آن الا جان

کنار حرف آن را که اوتش
و ز آتش که پا رم ز آتش

ز دو نیش ز دو عدا واو نقد
ز ما و آن شن ز نام نقد

شب تار گیسوی حور بالله تاب
به دو هر شب گویان سلیمانی

هم از گنجینه حور شش ستاند
که ز دیی دو ز دو ی شش

دیده و آن سال عمری ز لب شش
ز گفته ز دو خود کم گاه شش

نه ما به از گفته شب ای
که گشته حاش شعلی حسر ادار

ز نیش شعلی از چه ره فلک
ز بهر سر هم خبر چو شش چاک

در ابر حسن که نور جان دو
ز آن حال ورا دو جان گفتی

حدیث تکدی چه سر زنه
که ز ز ما سایه سر شش

هم جا که ما ب آنکه ز هم نه
سر دلیل شه سایه در جان

ولی سایه آبش که زر ابر
زهی سر انجمن از حیف

چو سایه چه شش سر آب نه
وز آن بی پیش نه نه

که نیش سایه بی سستی از رنگ
که بدین حسن حلاوه آن ز پس

نه دو ق بزم فرق ز صحبت
تماشا و ق لبی نقش سرای کام

که گلزار ز چشم می شناس
نه هر ی که دو چار ز شش

که ما الله چه عالی صحبت جا
که ال دور سایه لطف ز دو

زهی عالم که لب جان عالم
نه تنها جان انس و جان آدم

[illegible]

در تعریف [illegible]

[illegible]

لیلی

[illegible]

بسوی مسجد اقصی [illegible]

[illegible]

در آن مسجد امام انبیا شد [illegible]

[illegible]

دمی رخ از جهان اندر نهفته ... دمی محو جمال حق [illegible]
زبان [illegible] را از سر [illegible] ... که تن را جان [illegible] چه [illegible]
درو [illegible] [illegible] ... خطی آورده [illegible]

در منقبت شاه ولایت امیر المؤمنین گوید

نه هر دل کاشف اسرار ایزد ... نه هر جان محرم راز الهی است
نه هر عارف [illegible] اسرار [illegible] ... نه هر دانش [illegible]
نه هر کس در مقام لی مع الله ... بگو [illegible] صورت [illegible]
نه هر گوهر [illegible] ... [illegible] او را در [illegible]
[illegible] ... که [illegible] علم [illegible]
چو [illegible] [illegible] ... نه هر کس [illegible]
چو صحبت [illegible] ... نه هر کس [illegible]
چو [illegible] ... نه هر کس [illegible]
کس از [illegible] ... که [illegible]
سرا [illegible] نقش [illegible] ... [illegible] نفس [illegible]
[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] در [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

[illegible]

در تعریف سخن گوید

[illegible]

[illegible]

در صفت [illegible]

[illegible]

گر نی نسب پا نگاه بود | نماند بسکه بت رو بر بسته

در حکایت گوید

جدا و جه خموشی آیا و چند | خموشی گره پیش خردمند
خموشی مرده پیشش زار زنده | نه مانند سخن غماز باشد
چو دل را محرم اسرار زآن | خموشی را امانت دار آن
به آن کس گز بهر گوشه بسته | خموشی رخنه حرص بسته
خموشی بر سخن گردد نبستی | زا سبب زبان [illegible] رستی
به باد گفتگو گر جنس [illegible] | گه [illegible] خامه جان [illegible]
زبان آدمی با او [illegible] | نکند کار [illegible]
زبان بسیار [illegible] | زبان بسیار [illegible] خموشی [illegible]
صدای خانه [illegible] | تو از جسم [illegible]
خموشی [illegible] | [illegible]
نه خاموش گنگ [illegible] | [illegible]
از نطق زبان [illegible] | [illegible]
اگر تیغ [illegible] | [illegible]

[illegible] | خموشی [illegible]
تو [illegible] | [illegible]
سر [illegible] | تو تعلیم [illegible] دگر [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
چو [illegible] | [illegible]
قلم [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
محبت [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

در شرح گریه

یکی مسکین کسی کو بر زر و رنگ
کشد دل هر دم از سودای نیرنگ

زند ناله که آتش را بکش
ز داغ هجر کس نالد به خرم

اگر هیچ زر اشک به بیا
به رنگی ذره ذره می‌خور جا

ز آتش با ما دوران حالی
ز زیرین تا بالای افلاک

همی مسکین کسی کز درد آه همی
نشسته در نشیب حسن در چین

سرای شبهای سیاه در رنج
همی مسکین کسی کو هیچ دل بی

همی مسکین کسی آید از گاه در پشت
که هم گم گاه‌گاه برگزین است

ز بس مسکین کسی هر عشق بی پاک
بجسم آشنا تازه نهی

همی مسکین کسی کاهی ز درد مهجور
ز خود دارم و در آتش ماتم جفت

به طبعی سیاه آورد دی
یکی پروانه هر شب در دل شوق

رهی آورد و مجنون را بکش
چنان بر آتش حسرت بیش

ز بس هم کشکش در دل
سالها بسوز آتش هم جفتش

ز بس هیچ قصه آتش و درد
نفسی چون ز دل آتش به جز سوز

همی ز ریسه نعلی را بس
شکسته عار و در آتش فتاده

عروس عشق همی جز گریه نیست
که اینجا سوز آرام از گریه دید

ز جود عشق گشته عالم آبادست
ز شیطان جسم و جان زمین است

ز بس هیچ هر بیت ز آغاز
ز روی عشق از چو دشت پیدا ز

اگر یک شعله ز جود شد همه جا
بسا ایشان ز بار کوی عشق آرام

شراری با پیدا دل آتش گیر
گر آتش بار هر جا آتش افزون

یک آن شعله ما در جهان با
از این آتش همی در بر سوزان

اگر آتش است این و جهان بسوخت
مرا با گریه عاشق گوییش بیاد

اگر عشاق همه از رخ جود و ما
چو عشقی در او جود مرد و با

هر ذره که ان زینت در عشق
رخ زنده گان زینت عشق

چو عشق ای گوهر گریه بار
همه عالم جهان آتش سوز شد

اگر سنجی گفت سحر عشق
همه عشق هر آرزو عشق

در خطاب گریه

همین بس که عشقی بازی عاقل چو گوی
که پیدا گشت هر آرزو جو نیا

همی گریه هر روز از چشم او گریه است
ز هر طرفی ز آهن آتش سوزان

ز هر طرف عشق هم مجنون گریه
در آن آتش که سوخته آن دل که

از ره عشق بسپری | [illegible] لیلی بپسر
تو ماه دانا که لیلی مجنون پرست | که چشم همه در زلف [illegible]
تو فرسی ز مجنون جلوه [illegible] | تو چشم دار نگاه دل [illegible]
تو مویی ز مجنون [illegible] | دار و دار و لب ز تماشای ابرو
تو لب می‌بینی [illegible] | تا مجنون [illegible] چه
[illegible] لیلی گفته‌ام | زلف لیلی [illegible]
از [illegible] ولی [illegible] | [illegible]
تاج عشق [illegible] | عقل عشق [illegible]
شکار عشق [illegible] | [illegible] عشق [illegible]
عقاب [illegible] | کی ز صبوحی [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] عشق [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] عشق [illegible] | سرکشی فراغ [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] عشق [illegible] | [illegible]
اگر [illegible] | [illegible]
[illegible] عشق [illegible] | [illegible]
فراغ [illegible] | [illegible]
[illegible] عشق [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] عشق [illegible] | [illegible]
[illegible] عشق [illegible] | [illegible]
[illegible] عشق [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
اگر [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

که بهر تست علم و فضل ساری / [illegible] مراد و [illegible]
اگر چه سالک پاک [illegible] / نیابی [illegible] لطف [illegible]
همه عمر و همه حالت و همه کار / چه در فقر و چه در ملک [illegible]
همه صورت که باشد از [illegible] / بگو معشوق [illegible]

در تشبیه [illegible]

[illegible] / ز صبح [illegible]
ز [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / که گویم [illegible]
[illegible] / که [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

مراد [illegible] / که [illegible] عشق
[illegible] / [illegible]
و گر [illegible] / [illegible]
[illegible] عشق [illegible] / [illegible] عشق [illegible]
ز عالم عشق [illegible] / [illegible]
خواص عشق [illegible] / [illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible] / [illegible]
[illegible] / اگر عشق [illegible]
ز بحر عشق اگر [illegible] / [illegible]
اگر [illegible] عشق [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible] عشق
گرت [illegible] آید [illegible] / [illegible]
[illegible] عشق [illegible] / [illegible] عشق [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] عشق [illegible] / [illegible]

سلامی [illegible] عشق [illegible] — [illegible] کمال [illegible]

کمال [illegible] — زهی [illegible]

اگر [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] جام

[illegible] — [illegible]

در قطعه کویر

زلیخا را [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] عشق [illegible] — چو یوسف [illegible]

کمال عشق [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] عشق [illegible]

از [illegible] عمر [illegible] — [illegible]

زهی حسن [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] چشم [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] حسن [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] عاشق [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

همه عالم [illegible] — کمال [illegible]

[illegible] — [illegible]

از آن [illegible] که با شه قرب [illegible] / [illegible]
غرض کز [illegible] / چه غم گر قصه [illegible]
که مجنون [illegible] / [illegible] لیلی [illegible]
[illegible] که [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
در آن [illegible] که [illegible] / که [illegible]
[illegible] خسرو [illegible] / [illegible] عشق [illegible]
[illegible] / [illegible] عشق [illegible] کار
[illegible] خسرو [illegible] / [illegible] شیرین [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
به شغل [illegible] خسرو [illegible] / [illegible] شیرین [illegible]
[illegible] / [illegible]

[illegible] عشق [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / اگر چه [illegible]

در [illegible]

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
چو خسرو [illegible] / [illegible] شیرین [illegible]
[illegible] / [illegible]
اگر چه [illegible] / [illegible]
[illegible] / که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ازان [illegible] ... برآورد شعله‌های آتش [illegible]
از شکل [illegible] ... [illegible]
ز [illegible] آتش [illegible] ... درین [illegible]
نه غیرت [illegible] آتش [illegible] ... [illegible] آتش [illegible]
[illegible] غیرت [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] آتش ... [illegible] آتش
[illegible] ... [illegible]
[illegible] آتش ... [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible] ... [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible] ... [illegible] آتش [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] آتش ... [illegible] آتش
[illegible] ... [illegible]

ز آتش [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] آتش [illegible]
ز آتش [illegible] ... [illegible]
[illegible] آتش ... [illegible] آتش
[illegible] ... [illegible] آتش [illegible]
ز آتش [illegible] ... [illegible] آتش [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] آتش ... [illegible] آتش
[illegible] ... [illegible] آتش
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] آتش [illegible] ... [illegible]

[illegible]

در تعریف سحر گوید

[illegible]

اگر لب گشودی [illegible] / [illegible]

[illegible] از سینه [illegible] / [illegible]

همه شب چو شمع [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

اگر [illegible] آرمیدی / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / از آن آب [illegible]

که [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

اگر [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

اگر [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

اگر [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

اگر [illegible] / [illegible]

اگر [illegible] / [illegible]

[illegible]

دلی دارم که گر بگشایمش راز [illegible]

غمی دارم که گر گیرم [illegible]

[illegible]

در تمثیل گوید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... فرستادن شیرین [illegible] طلب [illegible]

[illegible] ... خسرو [illegible] ... شیرین [illegible]

همیشه [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... خسرو [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... عشق [illegible] ... [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | هزاران [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | گفت این کار مشکل [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لب شده آورده بی برهمن | آیت آری از بس مرو کی
چه دانی کنج بستم دو کشادم | که داده او قسمت که کار دادیم
زهی از عشقت بکار عشق نیشم | از چمن روانش مشکی کشاد
خورده کار دل زلفت کار زرم | در نور دیده داده دود بسیم
نیاز بستگی قرض کار زلت | که کف دل نوبتش را کوده بستانی
خرد بهشت را به زلف پیش | از نسیمه مرد گیس عبیر خوش
نعمی که ما جود مرود | از هر لبان صبح داده بوی نافه
از سروی رشکش لطافی کار شده | از بستگی عار و قرض مه بجه
گفته همچو حال دو رشحه اشک | بود تشنیع از عشق قرارش
مگر دیوانه است این بسنکی پندار | از حالی عمل دارد ما چمن شار
عجب شد بس که زده و دور است | به دلم از بسیار او فرارش
زکس مستغرقات این قصه سر | از قصه دو دو هر کار رفتار
بهار است بر سر بنا ل و ال کوش | دوش ما که بستر نور افروش
چگونه همه که از عشق و مرگ | چاه گشتم ما از هر چشمی
[illegible] | تو الطاف زکس ما الطاف [illegible]

شکر لب کار دوران دست نکرد | بر کنج چشم مدار از نظر که
بستم که زلب چمن او | سخن از زلف و سحر و فسون
دلیش با سخن در دو دو کشش | چه حرف بستگی بستان عیش
عجب بس سخن لب بسیار | که زلف که کار بسته
بستی داد و هم شوخ پیش ما | بان که لب از عشق شد او
پشیمم مه چند این کام | که خواهی ساحل حرف ام
تو شنیدی خیال کوی کشت | در عشق کرده بی چشم دلبری
لاکن از خواب انگیخت | دو از مه داست... حرفی مرام
مدعی ان تحفه بستم کرده و | عنان حساب اری بالله
وی کام کمال تو نیشی از | بیسم چمن پیش رخ
جهان در آن هم رحمی نشد گلگون | الی رخ خنده از همچو رفته
سب ربی گرد گلگون بستگی | مرد ... بیابی حاره از عاشق
سوی مستی عشق و | هر از بس رخنه سرو رکاب جاده
چه گویم من دو جای این جان کست | با پان انگیخت مرده است

حدقات لعل تر نرم و جو ... جلد لرا

چون عشق [illegible] انجام
خوش عشق و خوش عهد خوش عشق
اگرچه آتش است آتش افروز
هر آن شاهی که [illegible]
دلیکن [illegible] افتاد
چو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
هر کاری [illegible]
[illegible]
[illegible]

همه کامی [illegible] بر کام
خوشا آغاز [illegible] آتش عشق
[illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]

[illegible]
[illegible]
هر کاری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
نهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
همه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

گهی در صحرا ... | گهی وادی ... در گل
گهی لاف عشق و ناله کرده است | گهی درد و حرمان ناله کرده است

سؤال و جواب

گهی از سر ... آزاری | گهی صبر کو دار عشق زاری
گهی از عشق زاری ... | گهی زاری ... [illegible]

سؤال و جواب

گهی سؤال ... | گهی آدمی ... [illegible]
گهی حاصل ... | گهی آنچه ... خاطر است

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

چو ... عشق در ... | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

حکایت ... | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]
اگر ... | [illegible]

کتاب ... در دار العلم شیراز ...
بتاریخ غره شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۰۱

غزل ملا جامی علیه الرحمه

[illegible]

[illegible]

چه جفاها که جای خسته دل زطره تو نکشید

قدم از طریق جفا [illegible]

غزل از صحبت لاری در جواب غزل ملا جامی علیه الرحمه

[illegible]

[illegible]